درس پنجم

«رهایی از قفس»



آموختنی ها

۱. تفکر خلّاق و کاربرد آن در زندگی
۲. ساخت واژگان جدید با استفاده از واژه‌نامه
۳. ساخت واژگان غیر ساده

جعبه‌ی کلمات

کلمات مترادف

بازرگان: تاجر

غلام: بنده

ارمغان: ..سوغات.....

خطر: ..اتفاق..حادثه

قضای: تقدیر

حبس: زندان

دلتنگ: غمگین

خواجه: ..ارباب.....

کنیزک: ..خدمتکار..زن..

پیغام: پیام

صحنه: منظره‌ای واقعی یا خیالی که رویدادی از نشان می‌دهد

شکر سخن: شیرین‌گفتار

شگفت‌زده: متعجّب

مشتاق: آرزومند

همتا: ..مانند..همسر

زاری: ..گریه.....

قافله: ..کاروان....

خطّه: سرزمین

کارمت: که برایت بیاورم

بند: ..ریسمان.....

گران‌بها: با ارزش، قیمتی

گریستن: ..گریه‌کردن.....

ماجرا: اتفاق، پیشامد

قافله: ..کاروان.....

گفت خام: سخن نسنجیده

رأس: واحد شمارش چهارپایان

دلداری دهد: همدردی کند

زهره‌اش بدرید: ..ترسید.....

گنبد کبود: منظور آسمان آبی است.

دسته گل به آب دادن: کنایه ← کار اشتباهی را انجام دادن

املادان

در متن زیر اشتباهات املایی را پیدا کن و صحیح آن‌ها را بنویس.

روزی بود و روزگاری، در شهری، بازرگان سروتمندی (ثروتمندی) بود که طوطی زیبا و شیرین زبانی داشت. او هر روز با طوطی، سخن می‌گفت و از صحبت‌هایش لظّت (لذت) می‌برد. بازرگان، روزی تصمیم گرفت به هندوستان سفر کند.

بازرگان، طوطی خود را بسیار دوست می‌داشت و در این فکر بود که برای او هم صوغاتی (سوغاتی) گران بها بیاورد؛ امّا نمی‌دانست چه بخرد که طوطی را خوشحال کند، پس ...

گفت طوطی را چه خواهی ارمغان — کارمت از خطه هندوستان

گفت آن طوطی که «آنجا طوطیان — چون ببینی کن ز حال من بیان

کان فلان طوطی که مشتاق شماست — از قضای آسمان، در حبس ماست»

بازرگان، وقتی به هندوستان رسید، سلام و پیقام (پیغام) طوطی‌اش را به آن‌ها داد، با شنیدن حرف‌های بازرگان لحزه‌ای (لحظه‌ای) ساکت ماندند، که ناگهان یکی از آن‌ها به خود لرزید و از بالای درخت افتاد و مرد. وقتی بازرگان به سوی سرزمین و خانه‌ی خیش (خویش) بازگشت موضوع مردن آن طوطی را با شرمندگی برای طوطی‌اش باز گفت، طوطی لحزه‌ای (لحظه‌ای) کوتاه، سر به زیر انداخت و به فکر فرو رفت پس درست مثل همان طوطی هندوستان، شروع به لرزیدن کرد و افتاد و مرد. بازرگان که دید گریه و ضاری (زاری) فایده‌ای ندارد، طوطی را از قفس بیرون آورد و از پنجره به باغ انداخت، ولی طوطی بر زمین نیفتاد، بلکه شروع به پرواز کرد و روی شاخه‌ی درختی نشست.

۵ جاهای خالی را با استفاده از کلمات داده شده، کامل کن.

پایان‌نامه - زندگی‌نامه - واژه‌نامه - قولنامه - سالنامه

الف: واژه‌نامه... نوشته‌ای که معنی هر لغت و واژه در آن می‌آید.

ب: پایان‌نامه نوشته‌ای که در پایان دوره‌ی تحصیلات عالی نوشته می‌شود.

پ: قولنامه نوشته‌ای که در مورد قبول و قرار بین فروشنده و خریدار است.

ت: سالنامه... نوشته‌ای که روز، ماه و یک سال شمسی، قمری و میلادی در آن نشان داده می‌شود.

ث: زندگی‌نامه نوشته‌ای که شرح حال زندگی یک نفر است.

۶ علامت‌های نگارشی (. ، : « » ! ؟) را در جای مناسب قرار بده.

بازرگان ۴ سکوت کرد ۵ نمی‌دانست چگونه موضوع مردن آن طوطی را به او بگوید ۶ طوطی که او را ساکت دید ۷ پرسید ۱ ۲ ای خواجه ۳ چه شده ۴ به من بگو ۵ ۶ بازرگان با شرمندگی ۸ سرش را بلند کرد و ...

۷ کلمات درهم‌ریخته‌ی زیر را مرتّب کن و جمله بنویس.

طوطی، موضوع، به، را، آن، مردن، نمی‌دانست، او، چگونه، بگوید، بازرگان

بازرگان نمی‌دانست چگونه موضوع مردن آن طوطی را بگوید.

۸ مانند نمونه، کلمه‌های جدید بساز.

گران	کام	زبان	خوش	دل
گرانبها	شادکام	شیرین‌زبان	خوش‌سخن	دلخوش
گران‌قیمت	شیرین‌کام	بلبل‌زبان	خوش‌مزه	دلپذیر
گران‌مایه	نیک‌کام	خوش‌زبان	خوش‌حال	دلتنگ

۹ داستان «قدم یازدهم» را در یک بند خلاصه کن.

شهر کوچولو در یک باغ وحش در یک قفس ۱۰ قدمی زندگی می‌کرد روزی از قفس فرار کرد و ۱۰ قدم جلو رفت ولی قدم ۱۱ را جلو نرفت و برگشت و خوابید چند ساعت بعد بوی غذا از قفس خودش آمد و به قفسش برگشت

۱۰ داستان کوتاه زیر را بخوان و بگو به یاد کدام ضرب‌المثل می‌افتی؟

یک روز قشنگ زمستانی که برف زیادی روی زمین نشسته بود، درنا پالتوی آبی رنگی پوشید و به مدرسه رفت. یکی از هم‌کلاسی‌هایش به او گفت: «این چه پالتویی است؟ خیلی بد رنگ است. به نظر من بهتر است که آن را نپوشی. درنا روز بعد با یک پالتوی قهوه‌ای رنگ به مدرسه آمد. امّا یکی از دوستانش گفت: «پالتویی که دیروز پوشیده بودی خیلی قشنگ‌تر بود». درنا گیج شده بود و نمی‌دانست که بالاخره کدام‌یک از لباس‌هایش را بپوشد.

ضرب‌المثل: دوازده رامی شود بست ولی ذهن مردم را نمی شود .....

۱۱ بند زیر را با دقّت بخوان و در مورد شباهت و تفاوت آن با فصل بهار با دوستانت مشورت کن و سپس آنچه فهمیدی، بنویس.

«با شروع فصل زیبای زمستان، چهره‌ی طبیعت تغییر می کند، درختان لباس سفید بر تن می کنند و آرامش عجیبی در فضای طبیعت برقرار می‌شود. سطح رودخانه‌ها مانند آینه‌ای برّاق می‌درخشد و روی برف‌ها جای پای خرگوش و کبک، مانند نقّاشی زیبایی دیده می‌شود و ماهی‌ها به بستر رودخانه‌ها پناه می‌برند.»

مردم میوه دارند .....

۱۲ با توجه به سؤالات داده شده،پاسخ مناسب را انتخاب کن.

الف: با توجّه به متن داستان «قدم یازدهم» کدام گزینه درست نیست؟

۱) شیر کوچولو پس از برداشتن قدم دهم، زیر بوته‌ی گل یاس خوابید.

۲) مردم از فرار کردن شیر کوچولو غصّه خوردند.

۳) شیر کوچولو فکر می‌کرد اگر قدم یازدهم را بردارد؛ سرش به میله‌های قفس می‌خورد.

۴) شیر بزرگ، بچّه‌اش را توی یک قفس در باغ وحش به دنیا آورد.

ب: کدام گزینه از دو جزء معنی‌دار، تشکیل شده است؟

۱) اطفال ۲) کتاب‌ها ۳) روزنامه ۴) پروردگار

پ: کدام‌یک از گزینه‌های زیر می‌تواند با واژه‌ی «ارمغان»، هم‌قافیه باشد؟

۱) هوشیار ۲) سایه ۳) تمام ۴) نشان

ت: کدام گزینه در معنی قسمت مشخص شده در بیت زیر نیست؟

«آن یکی طوطی ز دردت بوی برد زهره‌اش بدرید و لرزید و مرد»

۱) متوجه بو شد ۲) احساس کرد ۳) با خبر شد ۴) پی برد

خوانش و پردازش

۱۳ متن زیر را بخوان و به پرسش‌ها پاسخ بده.

در برکه‌ای سه ماهی بسیار زیبا زندگی می‌کردند. یکی باهوش و باتجربه بود و یکی باهوش و کم‌تجربه و دیگری بی‌تجربه و کم‌خِرَد بود. ماهیگیری با پسرش از کنار برکه رد می‌شد به پسرش گفت: «یادت باشد که دفعه‌ی بعد که از اینجا رد شدیم تور بیاوریم و ماهی‌ها را بگیریم.»
ماهیِ باهوش و باتجربه همین که این حرف را شنید به دوستانش گفت: «وقت آن است که برکه را ترک کنیم و به دریا برویم.» اما دو ماهی دیگر که خیلی به برکه دلبسته بودند، گفتند: «چرا باید جای به این خوبی را ترک کنیم؟ می‌دانی چقدر راه رسیدن به دریا دور و دشوار است؟» ماهی باهوش و باتجربه گفت: «سایه‌ی صیّاد را روی برکه دیدم.» آن دو ماهی گفتند: «ما که ندیدیم، تو هم خیالاتی شده‌ای!»
ماهی باهوش و باتجربه که دید دوستانش به حرف او گوش نمی‌دهند از برکه به رودخانه فرار کرد. چند روز بعد ماهیگیر و پسرش با تور به سراغ ماهی‌ها آمدند. ماهی باهوش و کم‌تجربه هراسان شد و خود را به آب باریکه‌ای رساند و از همان‌جا به رودخانه فرار کرد. ماهی سوم که خیالش راحت بود گفت: بابا چرا فرار می‌کنید؟ که در همان لحظه اورا گرفتند و کباب کردند و خوردند.

«کلیله و دمنه»

الف: چند ماهی در برکه زندگی می‌کردند؟

۳ ماهی

ب: چرا ماهی باهوش و باتجربه به دو ماهی دیگر گفت: «باید به دریا برویم»؟

چون سایه صیاد را دید

پ: چرا ماهی‌ها به حرف ماهی باهوش و باتجربه گوش ندادند؟

چون کم عقل بودن

ت: داستان را به گونه‌ای دیگر به پایان برسان.

هر ۳ ماهی فرار کردند

